

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و أمّا القبول، فلا ينبغي الإشكال في وقوعه بلفظ «قبلت» و «رضيت» و «اشتريت» و «شريت» و «ابتعت» و «تملكت» و «ملكت» مخففاً و أمّا «بعث»، فلم ينقل إلّا من الجامع».

الفاظ قبول

الفاظ مورد اتفاق که برای قبول واقع می شود، حدوداً هفت لفظ است؛ قبلت، رضیت، اشتریت، شریّت، ابتعت، تملکت و ملکت. بحث در این است که آیا با لفظ «بعث»، قبول در معامله تحقق می یابد یا خیر؟ در میان فقها فقط ابن سعید در کتاب جامع، فرموده است که با لفظ «بعث» هم قبول محقق می شود. اهل لغت می گویند: کلمه بیع هم برای فروختن استعمال می شود و هم برای خریدن. شیخ می فرماید: با وجود این مطلب که اهل لغت دارند، چرا فقها کلمه «بعث» را در مقام قبول به کار نبرده اند؟

مرحوم شیخ پاسخ می دهند که شاید همان اشکالی که در «اشتریت» و «شریت»، در مقام ایجاب بیان کردیم، در استعمال کلمه «بعث»، در مقام قبول هم وجود داشته باشد. اشکال این است که اولاً: در عرف کلمه «بعث» در مقام قبول استعمال نمی شود یا حداکثر قلة الاستعمال دارد و ثانیاً: در کلمات قدما هم وجود ندارد.

تفصیل بین ألفاظ قبول

نهایه الاحکام و مسالک بین الفاظی که در مقام قبول استعمال می شود، فرقی را گذاشته اند، گفته اند: الفاظی که در مقام قبول استعمال می شوند «علي قسمين»: بعضی از الفاظ «لا يمكن الابتداء به» و بعضی دیگر «يمكن الابتداء به». آن لفظی که «لا يمكن الابتداء به»، کلمه «قبلت» است، یعنی در یک معامله اگر تقدیم قبول بر ایجاب را جایز دانستیم، مشتری نمی تواند به «قبلت»، ابتدا کند، اما باقی الفاظ «يمكن الابتداء به». از این رو گفته اند: کلمه «قبلت»، در میان الفاظ قبول عنوان اصل را دارد و باقی عنوان بدل را.

چرا با کلمه قبلت ابتدا امکان ندارد اما با باقی الفاظ امکان دارد؟ وجه آن در کلام مرحوم شیخ انصاری ذکر نشده است. علت این است که در «قبلت»، علاوه بر رضایت به ایجاب یک معنای مطاوعی هم وجود دارد. مطاوعه یعنی پذیرفتن، پذیرفتن در جایی است که امری پذیرفته شدنی باشد تا دیگری آن را بپذیرد. به عبارت دیگر: تعبیری که فقها دارند این است که حقیقت قبول، یک حقیقت تعلقی است، یعنی اول باید یک چیزی باشد تا انسان آن را بعدها بپذیرد. بنابراین در باطن «قبلت»، مطاوعه وجود دارد که یک عنوان تعلقی است، اما سایر الفاظ اینطور نیست، در «ابتعت» و سایر الفاظ یا اصلاً مطاوعه وجود ندارد یا اگر هم وجود دارد، یک خصوصیت مهم تری است که بر این خصوصیت مقدم است.

در نتیجه بنابر اینکه تقدیم قبول بر ایجاب جایز باشد، قبول اگر به لفظ «قبلت» واقع شود، تقدیمش صحیح نیست، اما به سائر الفاظ، مانعی ندارد.

بررسی صحت قبول با الفاظ «أُمضيت»، «أُجزت» و «أنفذت»

آخرین فرعی که بیان می کنند این است که با الفاظی «أُمضيت»، «أُجزت» و «أنفذت» قبول در معامله قبول واقع می شود یا خیر؟ شیخ می فرماید: مسأله دو وجه است، هم بر وقوع دلیل داریم و هم دلیل بر عدم وقوع.

تطبیق

«وَأَمَّا الْقَبُولُ، فَلَا يَنْبَغِي الْإِشْكَالُ فِي وَقْعِهِ»، اشکالی نیست که قبول واقع می شود به یکی از این الفاظ هفت گانه: «بلفظ قبلت و رضیت و اشتريت و شريت و ابتعت و تملکت و ملکیت مخففاً»، نه مشدداً، چرا که «ملکت»، لفظی است که در مقام ایجاب استعمال می شود و «ملکت»، یعنی قبول تملیک می کنم.

آیا با لفظ بعث قبول واقع می شود؟ «و اما بعث فلم ينقل إلا من الجامع»، فقط ابن سعید در کتاب جامع، فتوا داده است. شیخ اشکال می کند؛ «مع أَنَّ المحكيَّ عن جماعة من أهل اللغة: اشتراكه بين البيع والشراء»، زمانی که لغوی می گوید: کلمه بیع، بین بیع و شراء مشترک است، چرا فقها طبق کلام اهل لغت نگفته اند: همانطور که با «بعث» ایجاب واقع می شود، قبول هم واقع می شود؛ شیخ خودش راه حلی بیان می کند، می فرمایند: جهت اشکالی که سبب شده همه فقها غیر از ابن سعید نگویند، «لعلَّ الاشكال»، این است که قبول به لفظ «بعث»، مانند «اشتريت» در مقام ایجاب است.

به چه بیان؟ همانطور که در «اشتريت»، استعمال «اشتريت» در مقام ایجاب عرفی نبود، در اینجا هم می گوئیم: کلمه «بعث» استعمال عرفی قبول را ندارد. و همچنین همانطور که «اشتريت» در کلام قدما و روایات، در مقام ایجاب به کار برده نشده است، «بعث» نیز در کلام قدما و روایات، در مقام قبول به کار برده نشده است.

«و اعلم أَنَّ المحكيَّ عن نهاية الإحكام و المسالك»، حکایت شده است که؛ «أَنَّ الاصل في القبول قبلت»، اصل در قبول کلمه «قبلت» است، «و غیره بدل» و غیر این لفظ، باقی الفاظ بدل هستند، به این دلیل که «لأنَّ القبول علي الحقيقة ممَّا لا يمكن به الابتداء»، چون در واقع، امکان ابتدا به «قبلت» نیست. البته عرض کردم: مسئله ابتدا در فرضی معنا دارد که تقدیم قبول بر ایجاب را جایز بدانیم، لذا در صورت جواز، آیا مشتری می تواند به «قبلت»، ابتدا کند؟ فرمودند: خیر، به این دلیل که در «قبلت»، دو جهت است؛ یک: رضایت به ایجاب، دو: مطاوعه.

از حیث رضایت به ایجاب اشکالی ندارد که بگوید: من راضی هستم به ایجابی که می خوانید، اما مطاوعه، یعنی پذیرفتن یک حقیقت تعلقی دارد، باید چیزی باشد که آن را بپذیرد، لذا از این حیث معنا ندارد که «قبلت» مقدم شود. و اما «الابتداء بنحو اشتريت و ابتعت ممکن»، ابتدا در اینجا ممکن است، چون یا در اینجا مطاوعه وجود ندارد یا اگر هم باشد، یک خصوصیت مهمتری وجود دارد که مطاوعه بودن تحت الشعاع قرار می گیرد که «سیأتي توضیح ذلک»، بحث آن در دو صفحه دیگر، در «اشتراط تقدیم الإيجاب» می آید.

«ثم إنَّ في إنعقاد القبول بلفظ الإمضاء و الإجازة و الإنفاذ و شبهها وجهين»، آیا قبول با این الفاظ واقع می شود یا خیر؟ دو وجهی است، اما دلیل انعقاد که شیخ بیان نکرده اند، این است که در این الفاظ هم مانند دیگر الفاظ قبول رضایت به ایجاب وجود دارد. زمانی که می گوید: «أُمضيت»، یعنی «أُمضيت الإيجاب». و اما وجه عدم انعقاد در ذهن شیخ این است که عرف

این الفاظ را در موردی استعمال می کند که معامله تمام شده باشد، مثلاً در بیع فضولی، زمانی که معامله تمام شد، برای قطعی کردن معامله، مالک می گوید: «أجزت».

تشخیص بایع و مشتری در فرض استعمال لفظ واحد

در الفاظ ایجاب و قبول، الفاظ مشترکی، مثل «اشتریت» داریم که هم در ایجاب استعمال می شود و هم در قبول. اگر در معامله ای، دو طرف معامله لفظ «اشتریت» را به کار بردند، یعنی یکی گفت: «اشتریت» و دیگری هم گفت: «اشتریت»، در اینکه کدام بایع و کدام مشتری هستند، نزاع واقع می شود. اگر در بحث بعدی گفتیم: تقدیم قبول بر ایجاب جایز نیست، در اینجا می گوئیم: آنکه مقدم است بایع است و آنکه مؤخر است، مشتری، اما اگر تقدیم قبول بر ایجاب را جایز بدانیم، در این مسأله نزاع واقع می شود و در تعیین موجب و قابل اختلاف می کنند، زید می گوید: عمرو موجب است و عمرو می گوید: زید موجب است یا برعکس؛ هر دو ادعا می کنند که دیگری قابل است.

مرحوم شیخ روی فرض دومی بحث می کند، یعنی جایی که تقدیم قبول بر ایجاب را جایز ندانستیم، دو نزاع در اینجا مطرح می شود؛ اول اینکه کدام موجب است و کدام قابل و دوم اینکه کدام اول «اشتریت» را گفته است؛ مرحوم شیخ می فرماید: در این دو نزاع مسئله بر می گردد به تحالف، چون هر دو مدعی و منکر هستند، این قسم یاد می کند که ابتدا من گفتم: «اشتریت» و او قسم یاد می کند که من ابتدا گفتم: «اشتریت» یا در نزاع اول هر کدام قسم یاد می کند که موجب است. زمانی که هر دو قسم یاد کردند، ادعای هر دو کنار می رود و هیچ کدام بر حسب ظاهر نه بایع هستند نه مشتری، لذا احکام مختص بایع و مشتری بر آن دو بار نمی شود.

تطبیق

«فرع»، متفرع بر این مطلب که الفاظی داریم هم در ایجاب استعمال می شود و هم در قبول، این است که؛ «لو أوقعا العقد بالألفاظ المشتركة بين الإيجاب والقبول»، اگر عقد را با الفاظ مشترک ایجاب و قبول، مثل «اشتریت» ایقاع کنند، «ثم اختلفا في تعيين الموجب والقابل»، این گفت: من موجب هستم و دیگری گفت: من موجب هستم، موجب و قابل چه کسی است؟

این اختلاف دو فرض دارد؛ اگر گفتیم: تقدیم قبول جایز نیست، می گوئیم: آنکه ابتدا «اشتریت» گفته است، بایع است و دومی مشتری است. «اما بناء على جواز تقديم القبول»، بنابر اینکه تقدیم قبول جایز باشد، نزاع به دو صورت ممکن است واقع شود؛ «و إما من جهة اختلافهما في المتقدم»، قبول دارند که هر دو «اشتریت» گفته اند، ولی هر کدام ادعا می کند که او اول گفته است، یعنی در متقدم اختلاف می کنند، «فلا يبعد الحكم بالتحالف»، بعید نیست که بگوئیم: هر دو مدعی و هر دو منکر هستند و جایی که هر دو مدعی و منکر هستند، حکم به تحالف می شود، لذا هر دو قسم یاد می کنند که من اول گفته ام. و در نزاع اول هر دو قسم یاد می کنند که من موجب هستم. زمانی که تحالف شد، ادعایشان از بین می برد و حسب ظاهر عنوان مشتری و بایع را ندارند.

«ثم عدم ترتب الآثار المختصة بكلٍ من البيع والشراء»، حالا که عنوان بایع و مشتری را ندارند، احکام اختصاصی آنان، شاملشان نمی شود، مثل حکم «تلف المبيع قبل قبضه من كيس البائع» یا خیار حیوان که مختص مشتری است، اما اصل معامله صحیح است.

مسئله بعدی این است که بنابر اعتبار لفظ در عقود، آیا لفظ باید عربی باشد یا غیر عربی هم کافی است؟ بعضی گفته اند که باید عربی باشد و سه دلیل برای ادعایشان اقامه کرده اند:

دلیل اول بر اعتبار: تأسی از پیامبر(ص) و ائمه(ع). زمانی که به زندگی و سیره ائمه(ع) و پیامبر(ص) مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که معامله را به صیغه عربی واقع می‌کردند.

دلیل دوم بر اعتبار: فقها فتوایی دارند که اگر کسی عقد را به صیغه عربی مضارع انجام دهد، باطل است. بر این فتوی متفرع کرده اند که اگر عربی مضارع موجب بطلان بیع است، غیر عربی به طریق اولی موجب بطلان بیع است.

دلیل سوم بر اعتبار: بر غیر عربی عنوان عقد صدق نمی‌کند.

مناقشه در ادله اعتبار عربیت

مرحوم شیخ می‌فرماید: دلیل اول و دوم ضعیف است و دلیل سوم اضعف است. اما وجه ضعیف بودن دلیل اول این است که؛ اگر در تأسی دو قید وجود داشته باشد، دلیل شرعی است و با نبود یکی از این دو قید، از دلالت می‌افتد. قید اول این است که تأسی در مورد افعال شرعیه باشد، مثل نماز، روزه و حج؛ اما در افعال عادی تأسی فایده‌ای ندارد. افعال عادی مثل مباحاتی که ائمه(ع) انجام می‌داده اند و حتی معاملات را هم عنوان افعال عادی را دارد.

قید دوم این است که تأسی در صورتی به کار می‌آید که بدانیم فعل صورت گرفته توسط پیامبر(ص) یا ائمه(ع)، علی وجه اللزوم بوده است و چون لسان آنان در جامعه‌ای که زندگی می‌کردند عربی بوده است، معاملاتشان را به صیغه عربی خوانده اند، لذا معلوم نیست که آن را به صیغه عربی خواندن علی وجه لزوم و علی وجه وجوب باشد.

وجه ضعف دلیل دوم، دو اشکال است، ولو مرحوم شیخ آنها را بیان نکرده است؛ اشکال اول این است که اصلاً اولویت درست نیست، زیرا وجه بطلان عربی مضارع این است که مضارع صراحت در انشاء ندارد، اما غیر عربی ماضی صراحت در انشاء دارد، پس اولاً اولویت باطل است و بر فرض اینکه اولویت صحیح باشد این اولویت، اولویت ظنی است نه قطعی.

تطبیق

«مسألة المحكي عن جماعة منهم السيد عميد الدين و الفاضل المقداد و المحقق و الشهيد الثانيان»، از این بزرگواران حکایت شده: «اعتبار الاعربية في العقد»، در عقد، عربیت معتبر است به سه دلیل، یک: «للتأسي»، پیروی از پیامبر و اهل بیت(ع) کما اینکه محقق در جامع المقاصد فرموده است. دلیل دوم: «لان عدم صحته بالعربي غير الماضي»، فقها فتوا دادن عربی غیر ماضی صحیح نیست و این عدم صحّت «يستلزم عدم صحته غير العربي»، مستلزم این است که به طریق اولی، به غیر عربی صحیح نباشد.

«و في الوجهين ما لا يخفي»، گفتیم که در تأسی دو قید وجود دارد و اینجا هیچ کدام از آن دو نیست و اولویت هم دو اشکال دارد که بیان کردیم. «و أضعف منهما»، و اضعف از آن دو دلیل، دلیل سوم است؛ «منع صدق العقد علي غيرالعربي»، گفته اند که بر فارسی، کلمه عقد صدق نمی‌کند، «مع التمكن من العربي»، در صورتی که تمکن از عربی داشته باشد. وجه اضعفیت از

این جهت است که با مراجعه به لغت می بینیم، عقد را در لغت طوری بیان می کنند که فرقی بین فارسی و عربی وجود ندارد. لذا شیخ انصاری فتوا می دهد: «فلاقوی صحته بغير العربي».

بنابر اینکه عربیت معتبر باشد، آیا باید عربی صحیح باشد؟ «هل يعتبر عدم اللحن من حيث المادة»، از حیث ماده‌ای که در لفظ به کار رفته است، مثلاً «بأت» به جای «بعت» نخواند و حتماً به صیغه ماضی مفرد بخواند؟ آیا باید ماده و هیئت صحیح باشد، «بناءً علي إشتراط العربي»؟ شیخ می‌فرماید: «الأقوی ذلك؛ بناءً على أن دليل اعتبار العربية هو لزوم الاقتصار على المتيقن من أسباب النقل»، باید اکتفا کنیم بر سبب یقینی اسباب نقل. «و كذا اللحن في الأعراب»، همچنین درست خواندن معتبر است، اگر به جای «بعت»، گفت: «بعت» یا «بعت» غلط است.

«و حكي عن فخر الدين»، از مرحوم فخر المحققین نقل شده است: «الفرق بين ما لو قال بعثك بفتح الباء و بين ما لو قال جوزتك بدل زوجتك»، فرق بین جایی که غلط مغیر معنا باشد و جایی که مغیر معنا نباشد، در اولی اشکال دارد و در دومی اشکال ندارد، مثلاً به جای «بعت» بگوید: «بعت»، اشکال ندارد، ولی اگر به جای «زوجت» بگوید: «جوزتک»، اشکال دارد. «فصحح الأول دون الثاني إلا مع العجز»، دومی صحیح نیست، مگر در صورتی که از تعلم و وکیل گرفتن عاجز باشد، اما اگر بتواند یاد بگیرد یا وکیل بگیرد، باید یاد بگیرد یا وکیل صیغه نکاح را بخواند.

مرحوم شیخ می‌فرماید: «و لعله لعدم معني صحيح في الاول إلا البيع»، تنها معنایی که برای «بعت» وجود دارد، بیع است و هیچ معنایی جز معنای بیع وجود ندارد. برخلاف «التجوز، فإن له معني آخر»، برای «جوزت»، معنای دیگری هست، پس «استعماله في التجوز غير جائز»، استعمال «جوزت» جایز نیست. شیخ در اینجا یک قاعده کلی می‌گوید که هم مربوط به بیع است و هم غیر بیع؛ «ومنه يظهر»، از تفسیر فخر المحققین روشن می‌شود که «أن اللغات المحرّفة»، لغاتی که تحریف شده‌اند، «لا بأس بها إذا لم يتغير بها المعنى»، اگر مغیر معنا نباشند، اشکالی ندارند.

اعتبار و عدم اعتبار عربی بودن جميع أجزاء ايجاب وقبول

بنابر اعتبار عربیت، فرع دیگری مطرح است که آیا غیر از لفظی که دال بر ایجاب و قبول است، اجزاء دیگر عقد هم باید عربی باشد، مثل لفظی که دال بر ثمن یا دال بر مثنی؟ شیخ می‌فرماید: بله، اگر عربیت را معتبر دانستید، غیر عربی کالمعدوم می‌شود، لذا باید ثمن و مثنی را هم به عربی ذکر کرد.

تطبيق

«ثم هل المعتبر عربية جميع الاجزاء الإيجاب و القبول»، همه اجزاء باید عربی باشد؟ «كالثمن و المثنى، أم يكفي عربية الصيغة»، کدام صیغه، صیغه دال بر انشاء و قبول، «حتى لو قال بعثك این کتاب را به ده درهم، کفی»؟ طوری که اگر ثمن و مثنی را فارسی گفت، کافی باشد؟ شیخ می‌فرماید: «الأقوی هو الأول»، اقوی اولی است که همه الفاظ ولو ثمن و مثنی، باید عربی باشد، «لأن غير العربي كالمعدوم»، غیر عربی کالمعدوم است، «فكأنه لم يذكر في الكلام»، گویا در کلام ذکر نشده است.

مرحوم شیخ در ادامه استدراکی می‌کنند که در باب قبول، ذکر ثمن و مثنی لازم نیست، لذا اگر بایع گفت: «بعثک هذا بكذا»، مشتری همین مقدار که بگوید: «قبلت» کافی است، چون بنابر این است که متعلق «قبلت»، همان متعلق ایجاب باشد. به تعبیری که شیخ می‌کند می‌فرماید: در قبول اکتفاء به انفعال است، روشن است زمانی که می‌گوید: «قبلت»، یعنی قبلت همین مبیع را در مقابل این ثمن.

«نعم لو لم يعتبر ذكر متعلقات الإيجاب»، بله، اگر گفتیم: ذکر متعلقات ایجاب، مانند متعلقات قبول معتبر نیست، «واكتفي

بأنفهاهما ولو من غير اللفظ»، اكتفا بشود به انفهام این متعلقات ولو بواسطه قرائن حالیه، «صحّ الوجه الثاني»، مانعی ندارد که متعلقات ایجاب به زبان غیر عربی گفته شود. «لكنّ الشهيد(رحمه الله) في غاية المراد»، در مسئله تقدیم قبول، «نص علي وجوب ذكر العوضين في الايجاب»، فرموده است: عوضین علاوه بر اینکه بین طرفین معلوم است باید در خود ایجاب هم به نحو صریح ذکر شود.

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين